

درآمدی بر آموزش هنر

اشاره

هنر پرورش‌دهنده قوه تخیل است و در صورتی امکان بروز می‌یابد که با پرورش و فراوانی تجربه‌های حسی (لامسه، بینایی و...) توأم باشد و هرچه این امکانات وسیع‌تر باشد، قوه خلاقه و قدرت تخیل آن نیز افزایش می‌یابد. تجزیه و تحلیل و قدرت انتقاد را می‌توان از ابتدا در مقوله‌های هنری به هنرجویان آموزش داد تا بتوانند به ارزش و کیفیت آثار پی ببرند و به آن آگاهی کامل یابند. در این باره به مدد پژوهش اسنادی و کتابخانه‌ای برای یافتن روشی مبتنی بر قابلیت‌های فرهنگی ایرانی اسلامی تلاش شده است تا روش‌های انطباقی و برگرفته از فرهنگ آموزشی هنر غرب به شیوه‌ای مستقل تبدیل شود.

کلیدواژه‌ها: آموزش هنر، تولید هنری، تزیین‌گرایی، هوش، تعلیم و تربیت.

در اوایل دهه ۱۹۷۰، طبقه‌بندی استاندارد بین‌المللی آموزش (ISCED)^۱ توسط سازمان یونسکو با هدف ابزاری مناسب برای کشورها برای جمع‌آوری و تهیه آمارهای آموزش در سطوح داخلی و بین‌المللی طراحی شد. این طبقه‌بندی در کنفرانس بین‌المللی ژنو (۱۹۷۵) به تصویب رسید و کنفرانس عمومی سازمان یونسکو پس از انجام اصلاحاتی در سال ۱۹۷۸ آن را تأیید کرد. تجربه‌های فراوان کشورها و سازمان‌های بین‌المللی درباره کاربرد این طرح نشان داد که طبقه‌بندی آن به تجدید نظر نیاز دارد تا تغییر و تحولات به وجود آمده در آموزش را نیز در نظر بگیرد. بنابراین در بیست و نهمین کنفرانس یونسکو در سال ۱۹۹۷ نسخه تجدید نظر این طرح به تصویب رسید.

این طبقه‌بندی، مجموعه گسترده‌ای از تعریف‌ها و ملاک‌های گردآوری شده‌ای است که امکان مقایسه و طبقه‌بندی برنامه‌های آموزشی را در سطح بین‌المللی بر مبنای سطح و رشته آموزشی فراهم می‌کند. براساس این نظام، فرصت و شیوه‌های آموزشی - تربیتی همه سنین در کشورهای مختلف دسته‌بندی می‌شود و تمام

هنر؛ پرورش قوه تخیل

دکتر نصرالله تسلیمی



**همچنین اعتقاد
بر این است
که رشد و
بقای انسان به
رشد هر دو
هوش تجربی و
فکورهانه بستگی
دارد؛ هوش
فکورهانه در
وجود انسان
دورافتاده و
معتل مانده
است و رشد
نمی‌یابد؛ مگر با
نگاه هوشمندانه
که به آثار هنری
و یا آموزش
هنری است**

۳. قوای ذهنی خاصی را در آن‌ها پرورش داده که بدون هنر ممکن نیست.

در این‌جا نقش هنر در پرورش عزت‌نفس و اتکابه‌نفس بسیار اهمیت دارد.

به‌طور کلی در جمع‌بندی این نظریه‌ها می‌توان نتیجه گرفت که آینده یک مملکت در گرو فضایی است که برای رشد و پرورش هنرجویان آن فراهم شده و جایگاهی که به هنر و صنایع دستی داده است. توانایی ایرانیان در آفرینش‌های هنری در ادوار تاریخی سبب شد که زمینه خلق و آفریدن در زمینه‌های صنایع دستی، صنایع مستظرفه و صنایع ادبی و دیگر قابلیت‌های هنری فراهم شود و شاهکارهایی پدید آید. این خلاقیت هنری که براساس اندیشه به مرحله ابداع رسیده بود، در دو وجه تفکر و تجربه، توانست مراحل تکامل و تکوین خود را در مسیر تاریخ بر مبنای نیازهای زیستی و محیطی و بازتاب‌هایی که باورها و فرهنگ گذشته را نشان می‌دهد، طی کند.

تولید آثار هنری و صنایع دستی که بر هر دو وجه متکی بود، اگر با یک‌سویه‌نگری روبه‌رو می‌شد، روبه زوال می‌رفت. نگرش کاربردی و عوامل و عناصر زیبایی‌شناسی از نوع تزیین‌گرایی بسیار اهمیت دارد و هر چیز روزمره‌ای، اگرچه بسیار ساده، نیز از این قابلیت باید بهره‌مند می‌شد. این تزیینات، جهان پیرامون و قابلیت‌های هنری را در برمی‌گرفت که الزاماً طرح و نقش مبتنی بر درک هندسه و گیاه و جانور و غیره می‌بود.

نگریستن به هنر و صنایع دستی مبتنی بر جایگاه، درک کاربردی آن را ضروری می‌کرد و بنابراین روزمره‌گی، اعتقادات، جهان‌دست‌ها و اهداف ساختن رانیز در برمی‌گرفت؛ هرچند با تغییر هر یک از این عوامل و عناصر تولید اثر هنری و صنایع دستی باعث تغییراتی می‌شود که ممکن است به تغییر کلی محصول یا کیفیت‌سازی و تنزل آن منجر شود. در این‌جا پرسشی مطرح است: هنر و تفکر چه ارتباطی می‌توانند با یکدیگر داشته باشند؟ زیرا برخی اعتقاد دارند: از آن‌جا که هنر حسی است، پس نمی‌توان آن را در مقوله فکری قرار داد؛ اما می‌توان در یک محیط آموزشی سه نوع برنامه‌ریزی کرد:

فعالیت‌های آموزشی را در بر می‌گیرد. سطوح آموزشی پیشنهادی این طرح هفت سطح است:

- سطح (۰) آموزش پیش‌دبستانی؛
- سطح (۱) آموزش ابتدایی (اولین مرحله آموزش پایه)؛
- سطح (۲) آموزش متوسطه اولیه (دومین مرحله آموزش پایه)؛

- سطح (۳) آموزش متوسطه دوم؛
- سطح (۴) آموزش پس از متوسطه (غیر دانشگاهی)؛
- سطح (۵) اولین مرحله آموزش عالی؛
- سطح (۶) دومین مرحله آموزش عالی.

به‌طور کلی این طرح، شامل ۹ گروه تحصیلی، ۲۵ زیرگروه تحصیلی و حدود ۸۰ رشته تحصیلی است. (۴۰-۳۲۹: Farena, ۲۰۰۵) بنابراین با چنین رویکردی، آن‌چه می‌توان گفت این است که آموزش، تولید هنر نیست؛ بلکه آموزش تحلیل و درک مفهوم هنر است و هدف هنر، قضاوت کردن نیست؛ بلکه هدایت است. زیرا قضاوت منجر به پایان آن می‌شود و هدایت، ادامه‌دهنده و رهنماست.

طرح دو پرسش درباره اهداف آموزشی الزامی است.
- آموزش‌های هنری و صنایع دستی، چگونه می‌تواند در پرورش هنرجویان و زندگی دیگر افراد تأثیرگذار باشد؟
- چگونه می‌توان برای اقشار گوناگون برنامه آموزشی صحیحی در زمینه صنایع دستی و هنر ایجاد کرد.

با توجه به قابلیت‌های انسان، نیاز به چهار مهارت اساسی، خواندن، نوشتن، حساب کردن و هنر - که مهم‌ترین آن‌هاست - در تفکر و یادگیری نقش دارد. یک اثری هنری را از سه جنبه می‌توان بررسی کرد:

۱. حسی که دربر گیرنده دریافت بافت، رنگ، خط و تکنیک است؛
۲. صوری که دربر دارنده وحدت، هارمونی، کنتراست، تقارن و... است؛
۳. ابراز معنا که مفهوم و اندیشه یا حسی را در هنرمند به بیان درمی‌آورد.

می‌توان موارد زیر را هم در نظر گرفت:

۱. تداوم تاریخی و ارتباط با پیشینیان؛
۲. ارتباط معنایی که با گذشته برقرار می‌شود؛

۱. برنامه‌ریزی آموزشی صریح^۲؛
 ۲. برنامه‌ریزی آموزشی ضمنی (تلویحی، پنهان)^۳؛
 ۳. برنامه‌ریزی آموزشی پوچ (تهی)^۴.
- بر اساس منابع موجود می‌توان برای انسان سه نوع هوش در نظر گرفت:
- الف. هوش عصبی^۵، موروثی غیرقابل دست‌کاری؛
 - ب. هوش تجربی^۶، ظرفیت تغییرپذیر در حد محدود؛
 - ج. هوش فکورانه (تأملی)^۷، ظرفیت تغییرپذیر در حد فراگیر.
- همچنین اعتقاد بر این است که رشد و بقای انسان به رشد هر دو هوش تجربی و فکورانه بستگی دارد؛ هوش فکورانه در وجود انسان دورافتاده و معطل مانده است و رشد نمی‌یابد؛ مگر با نگاه هوشمندانه که به آثار هنری و یادگیری می‌انجامد (Gardner, 1985: 74).
- از دیدگاهی دیگر، هنر ابزاری است که برای انسان شناخت توأم با احساس تولید می‌کند. هرچند بنا به نظریهٔ پیازه درک در قالب علم تجربی است و بر مبنای بنیان تفکری فکر منطقی است؛ ولی **گاردنر** هوش را **جستن** تعریف می‌کند: «هوش عبارت است از توانایی حل مسئله یا تولید و خلق یک محصول، ساختن چیزی که دست‌کم در یک فرهنگ ارزش تلقی می‌شود». بنا به این تعریف، هوش مبتنی بر تولید یک محصول است. وی اقسام هوش را به ده نوع تقسیم کرده است:
۱. **هوش زبانی**: شاعران، ادیبان، وکلا، رمان‌نویسان و روزنامه‌نگاران توانایی و برجستگی خاصی در هوش زبانی دارند.
 ۲. **هوش منطقی یا ریاضی**: این افراد قدرت تحلیلی خوبی دارند. قابلیت درک روابط منطقی بین اجزا را دارند؛ مانند علمای منطق، دانشمندان علوم تجربی و ریاضی‌دانان.
 ۳. **هوش موسیقایی یا ریتمیک**: درک و فهم ریتم و موسیقی، موسیقی‌دانان.
 ۴. **هوش فضایی**: قدرت درک روابط فضایی که تبلور آن در نقاشی، شطرنج، معماری، دریانوردی و جراحی است.
 ۵. **هوش حرکتی**: در حوزهٔ ورزشی قابلیت فراوان

- می‌یابد. ورزشکاران، هنرپیشگان، رقصدگان و ...
۶. **هوش میان‌فردی**: قدرت درک رفتار دیگران را به خوبی دارند و روابط پیچیدهٔ میان‌فردی را به خوبی ایجاد می‌کنند و عواطف و احساسات دیگران را به خوبی درک می‌کنند؛ مانند معلمین، درمانگران، روان‌کاوان، فروشندگان، سیاستمداران.
 ۷. **هوش درون‌فردی**: قدرت شناخت فردی بالایی دارند و از توان برنامه‌ریزی دقیق فردی بر اساس توانایی‌های خود و قدرت برقراری ارتباط خوب با خویشان برخوردارند.
 ۸. **هوش معنوی**.
 ۹. **هوش طبیعت‌گرایانه**.
 ۱۰. **هوش وجودگرایانه**.
- هرچند گاردنر ادعا ندارد که همهٔ انواع هوش را دریافته است. تأکیدی نیست که همهٔ این استعدادها فطری (ناآموخته)^۸ باشد؛ بلکه آن‌ها را حاصل تفکر (اکتسابی)^۹ انسانی می‌داند. این نظریه‌ها در حوزهٔ هنر و خلاقیت موضوع توجه است و گفته می‌شود که هر یک از این هوش‌ها به تنهایی نمی‌تواند در هنر قابلیت داشته باشد؛ بلکه تعامل بین چندین هوش می‌تواند در هنر به کار گرفته شود؛ به عبارت دیگر، هر کدام از این هوش‌ها نمی‌تواند ماهیت هنری داشته باشد. خلاقیت نیز همچون هوش نباید تک‌ساحتی و یک‌بعدی تصور شود؛ بلکه خلاقیت منحصر به حوزهٔ خاصی است که هر فردی در هر حوزه‌ای می‌تواند خلاق باشد. برای به وجود آوردن راه‌حل مناسب در شیوهٔ تعلیم و تربیت، می‌توان به دو اصل کلی اشاره داشت:
- الف. افراد ذهن‌های مشابهی ندارند و چون مجموعهٔ ذهنیات افراد مختلف است، توانایی هوش افراد ثابت نیست و می‌تواند تغییر یابد.
 - ب. حیات بشر کوتاه است و امکان فراگیری همه چیز وجود ندارد؛ بنابراین در یک مقطع مشخص و مناسب باید یک گزینش مناسب شود. پس از آموزش به فرد محوری جهت می‌یابد که همان شیوهٔ مراکز تخصصی است. (به تعبیری هرگاه به تفاوت‌های فردی اهمیت بدهیم، نظام‌های آموزش انسان‌گرایانه است و هر چه

آموزش، تولید هنر نیست؛ بلکه آموزش تحلیل و درک مفهوم هنر است و هدف هنر، قضاوت کردن نیست؛ بلکه هدایت است. زیرا قضاوت منجر به پایان آن می‌شود و هدایت، ادامه‌دهنده ورهنماست

دیگری را به وجود می‌آورد. هرچند در شیوه‌های آموزشی از ابزارهای مؤثر دیگری برای کمک به آموزش دوران تحصیلی استفاده می‌کنند؛ رویکرد به هنر و صنایع دستی را می‌توان به دو گونه نیز تقسیم کرد:

الف. راهبردهای درونی و ذاتی هنر و صنایع دستی؛
ب. رویکرد ابزاری.

هرچند هنر و صنایع دستی منش و عادات ممتاز فکری است و هر محصول هنری در نگاه اول کلیه رمز و رازهای خود را آشکار نمی‌کند و شاید اساساً از آن جهت هنر خوانده می‌شود که از معانی معلق و منتظر به کشف سرشار است و هدف تربیت ادراکی دارد. در این‌جا نیز این نیاز به وجود می‌آید که ملاک معقول بودن یا ایجاد اثر با عقلانیت سنجش شود که در واقع معقول بودن کاملاً درونی است و عقلانیت، بر موضوع اجماع داشتن است. از نظر پرکینز هم هوش فکورانه، یعنی همان ظرفیت

به سمت یکسانی و یکنواختی جهت یابد، از نگاه انسانی دور می‌شود. در این صورت هوش فرآیندی است که زیر تأثیر آموزش رسمی یا غیررسمی و دیگر عوامل، امکان رشد یا تغییر دارد که یک بستر ژنتیکی است و بر آن اثر می‌گذارد و با یک سنجش متناسب با هوش چندگانه، قابلیت‌ها و استعداد‌های هنری شکوفا می‌شود. (Gardner, ۱۹۸۲: ۸۳-۵)

در این‌جا پرسشی مطرح است که آیا هنر و صنایع دستی، وسیله پیشرفت آموزش تعلیم و تربیت است یا خود می‌تواند فی‌نفسه اهمیت داشته باشد؟ در این پرسش در بخش اول یک نگاه ابزاری به هنر و صنایع دستی وجود دارد که می‌خواهد حقانیت آن را به این شکل اثبات کند؛ هرچند که برخی نظریه‌پردازان این نوع مشروعیت را نمی‌پذیرند و آن را نقض غرض می‌دانند؛ اما قابلیت‌های شناخت هنر و صنایع دستی توانایی‌های



فرانشاخت ذهن است و چون همواره به صورت کلیشه‌ای با پدیده‌ها برخورد می‌کنیم، ضعف کار ما شناخته می‌شود. همان‌گونه که در ادوار گذشته تربیت هنری و آداب‌المشق، برای استاد، شاگرد و حتی مصرف‌کننده محصول وجود داشته، سواد هم یک قابلیت دو جانبه است که داد و ستد معنا تلقی می‌شود و تنها انتقال معنا منحصر به متن (نوشته) نیست و متن، تنها ابزار انتقال معنایی

محسوب نمی‌شود؛ بلکه مواد مکتوب و تنها بخشی از انتقال معناست و سواد معنای گسترده‌تری را در بر می‌گیرد.

به بیان دیگر، سواد عبارت است از: قابلیت رمزگشایی و رمزگردانی از معنا و مفهوم، صرف‌نظر از قالب یا فرم اجتماعی که معنا با استفاده از آن ابراز شده است؛ حتی سواد را اگر در معنای رایج آن در نظر بگیریم، همان متن و نمادها را نیز در قالب‌های گوناگون می‌توان بیان کرد. زبان گزاره‌ای نماد، دقیقاً بر مصداق باید منطبق باشد؛ اما در زبان غیر گزاره‌ای وجود ابهام بر زیبایی آن می‌افزاید، همانند شعر. این زمان قابلیت تفسیر و بیان‌های گوناگون پیدا می‌کند. بنا به نظر آیزنر هر نوع شناخت، یک نوع سواد است و کاربردهای گوناگون زبانی سبب بروز شناخت‌های گوناگونی نیز می‌شود و بنا به همین نظر، علت توجه به آموزش چندگانه سواد از نظر وی سه نکته است که باید به آن توجه داشت:

۱. تنوع و عمق بخشیدن معنا برای افراد در زندگی؛
۲. پرورش قابلیت‌ها و استعداد‌های شناختی یا ذهنی هنرجویان در ابعاد مختلف؛
۳. دستیابی به عدالت آموزشی یا برابری فرصت‌های آموزشی.

زبان در واقع، نقشه‌ای است از تحلیل یک قوم از جهان پیرامون خود که بستگی به دریافت و ادراک آن قوم از محیط اطراف خود دارد. نتیجه تفکر و شناخت و یادگیری مفهومی زبانی، مبدأ ژنتیکی دارد و در زمینه هنر بسیار با اهمیت است. یکی از کارکردهای خاص هنر و هنرمند توجه به ویژگی‌های پدیده‌ها و ادراکات حسی و غنا بخشیدن به تصور و تخیل آن‌هاست. پرهیز از نگاه سطحی به پدیده‌ها، از قابلیت‌هایی است که در حوزه هنر اتفاق می‌افتد. ذهن تحت تأثیر شرایط محیطی و فرهنگی است و مغز تحت تأثیر رشد فیزیولوژیکی. اشکال مختلف بازنمایی دانش (نظام‌های معنایی مختلف) کارکردهای ویژه و خاص خود دارند. این قضیه از نظر فلسفی از طرف فلاسفه معروف بررسی شده و به این نتیجه رسیده‌اند که موسیقی، شعر، تئاتر و ... هر یک شناخت خاص خود دارند؛ یعنی شناختی که از طریق موسیقی به دست می‌آوریم، همان شناختی نیست که از راه هنر و صنایع



دستی به دست می‌آوریم. چون اگر چنین بود، گونه‌های هنری در طول تاریخ دوام نمی‌آوردند و به حذف منجر می‌شدند و امکان بقا برایشان وجود نداشت.

بنا به نظریهٔ آیزنر بدفهمی‌ها دربارهٔ هنر در پنج محور جای می‌گیرند:

۱. تفکر انسانی مستلزم به‌کارگیری زبان است.

۲. تجربه‌های حسی در سلسله‌مراتب دماغی، ذهنی انسان جایگاه نازلی دارد.

۳. هوش و هوشمندی متوقف بر به‌کارگیری منطق است.

۴. فاصله گرفتن و گسست عاطفی از رویدادها و پدیده‌ها، شرط اساسی و ضروری درک صحیح و درست آن‌هاست.

۵. یگانه روش دست‌یابی به تعمیم‌های معتبر و مشروع در مورد جهان هستی، روش علمی است.

علم و هنر دو منبع معتبرند که از یافته‌های متکی بر فرآیندهای زیبایی‌شناسی در تعلیم و تربیت نیز استفاده می‌توان کرد؛ همچنین **دیویی** بیان می‌کند که هنر منبع هدایت و دانش فرآیند ارزش‌های زیبایی‌شناختی است. پرکینز نیز عاداتی را مطرح می‌کند که در سایهٔ رویارویی با آثار هنری در نتیجهٔ تلاش برای درک آن‌هاست که در تولید هنری^{۱۰} و ارزش‌گذاری^{۱۱} در به‌کارگیری هوش تأملی قابلیت‌هایی به وجود می‌آید که نه در حوزهٔ هنر، بلکه در تمام عرصه‌های زندگی کاربرد دارند. (Farenga, ۱۴۸-۲۰۰۵: ۹)

به نظر **آرنه‌ایم** نیز هنرمند در فرآیند تولید هنری به انگاره‌هایی مسلح می‌شود که در خلق اثر به کمک مربی می‌آید و باعث ایجاد تجربه‌های پربارتری در خلق آثار هنری بعدی می‌شود. وی تعمیم‌پذیری را فقط در حوزهٔ خلق اثر هنری می‌داند. **توماس کوهن** در کتاب «ساختارهای انقلاب‌های علمی» بیان می‌کند در فرازهایی از علوم، انقلاب‌هایی رخ می‌دهد و این تحولات بنیادین باعث تغییر مسیر حرکت آن رشتهٔ علمی می‌شود. در این انقلاب‌های علمی که در رشته‌ها و حوزه‌های مختلف علمی پیش می‌آید، کسانی نقش بیش‌تری داشته‌اند که از حوزه‌های دیگر وارد این حوزهٔ علمی شده‌اند؛ برای مثال

پیاژه که از حوزهٔ دیگری وارد حوزهٔ تعلیم و تربیت شده است و نظریهٔ تحول شناخت او از نافذترین و اثرگذارترین نظریه‌های مطرح شده در زمینهٔ تعلیم و تربیت است. (Arnheim, ۱۹۸۲: ۴۷)

در این‌جا سؤالی مطرح می‌شود که آیا می‌توانیم احساسات و عواطف^{۱۲} و حس‌ها^{۱۳} را تقویت کنیم؟ در بستر آموزش هنری خواهیم توانست، هم حواس و هم احساسات و عواطف را که موضوع پرورش و تربیت قرار گرفته‌اند، تقویت کنیم. جایگاه آموزش هنر به مادهٔ هنر نیست؛ بلکه می‌تواند فراتر از آن باشد و به توانایی‌هایی در هنر دست یافت که نتیجهٔ آن‌ها در زندگی نیز تأثیرگذار باشد و ایجادکنندهٔ نگاهی نو به روش‌های نوین در زندگی شود. به نظر آیزنر آن‌چه می‌توانیم از آموزش هنر دریابیم، چندین پیامد است که قابلیت‌ها و اهداف هنر و آموزش آن را می‌توان در سه سطح بیان کرد:

۱. **اهداف سطح اول:** قابلیت‌هایی که تولید، کاربرد و کاربست آن در وجوه آثار هنری دیده می‌شود.

۲. **اهداف سطح دوم:** قابلیت‌هایی که از آموزش هنر حاصل می‌شود و در رویای خود با پدیده‌های متفاوت موجود در محیط به وی توانایی‌های جدیدی می‌بخشد و با ایجاد نگاه زیبایی‌شناسانه به فرد به صورت زیبایی‌شناسی پدیده‌های طبیعی موجود و زیبایی‌شناسی پدیده‌ها و مصنوعات دست‌ساختهٔ بشر تجلی می‌یابد.

۳. **اهداف سطح سوم یا اهداف حاشیه‌ای:** باعث ایجاد قابلیت‌هایی است که در زمینهٔ تحصیلی دیگر و علوم دیگر تأثیرگذار است.

آموزش هنر

۱. هنرجویان را برای درک معنا بین فرم و محتوا آشنا می‌کند که با بستر اصلی هر اثر ارتباط و اتصال وجود دارد.

۲. هنرجویان را توانا می‌کند که در دیدن و شنیدن پدیده‌های مختلف از ویژگی‌های زیبایی‌شناختی بهره ببرند و پدیده‌ها را صرفاً از جنبه علمی آن‌ها نبینند.

۳. هنرجویان را توانا می‌کند تا با تبدیل اندیشه‌ها، انگاره‌ها و احساسات در قالب فرم و بیان، آن را در جلوه‌های هنری عمیقاً حس و لمس کنند.

سواد عبارت

است از: **قابلیت**

رمزگشایی و

رمزگردانی از معنا

و مفهوم، صرف‌نظر

از قالب یا فرم

اجتماعی که معنا با

استفاده از آن ابراز

شده است؛ حتی

سواد را اگر در

معنای رایج آن در

نظر بگیریم، همان

متن و نمادها را

نیز در قالب‌های

گوناگون می‌توان

بیان کرد

به ایجاد عادت و منش‌های ممتاز کمک می‌کند تا تمایل به تصور امور ممکن را که در حال حاضر وجود خارجی ندارند، به وجود آورند. به عبارتی تمایل به امور نامعین که گرایش به کاوش‌هایی است که هنوز شکل خاصی به خود نگرفته‌اند.

در بیان مراحل زیبایی‌شناسی سه ویژگی ادراک، مفهوم‌پردازی (تفسیر و ارزیابی) و خلق یا تولید اثر هنری اهمیت دارد.

پارسونز با یک برداشت مبتنی بر تحول شناخت زیبایی‌شناسی معتقد است و در آن در هر مرحله سنی مسیری را در امر زیبایی‌شناسی بیان می‌کند و آن را مبتنی بر رشد بیولوژیکی می‌داند و به عوامل فرهنگی و محیطی توجهی ندارد. این مراحل از نظر وی به مراحل پنج‌گانه تقسیم می‌شود:

است، اثر نازیبا نیز به نظر رسد که در هر صورت بر فرد تأثیر می‌گذارد.

۴. سبک و قالب و شکل^{۱۷}

در این مرحله نگاه فرد به اثر هنری به دیده‌ی یک تولید و دست‌آورد اجتماعی است و ابعاد و جنبه‌هایی از اثر هنری دارد که در قالب و شکل و سبک، خود را عینیت بخشد و بررسی کند. این مرحله، همان اتفافی است که بسیاری آن را در قالب سنت‌های هنری منطقی می‌پندارند و آن چه را از لحاظ معنا در اثر هنری نهفته است، با اصول و قواعد سبک‌ها تطبیق می‌دهند. همین به فرد می‌آموزد که آن را به صورت یک مجموعه واحد بنگرد.

۵. استقلال^{۱۸}

درک استقلال و قضاوت درباره‌ی هنری که جنبه‌های فردی و اجتماعی دارد. هرگاه در این مرحله فرد درباره‌ی یک سنت قضاوت می‌کند، آن را از دیدگاه خویش بررسی می‌کند و چون فرد برخاسته از یک اجتماع است، بنابراین نگاهی اجتماعی نیز دارد؛ درست است که فرد در این مرحله امر قضاوت را هم‌چون کاری فردی پذیرفته است ولی احساس مسئولیت در برابر رهنمود دادن جامعه نیز در وی شکل گرفته است.

هنر در اصل، امکان آزادسازی ظرفیت‌های خلاق و آفرینش‌گرایی هنرجویان را فراهم می‌کند که در اصل در منابع غربی و روش‌های تعلیم و تربیت منسوخ شده است؛ به این معنا که هنر به آموزش هم‌نیازی ندارد؛ بلکه می‌تواند به خودی خود به صورتی خودجوش در افراد پدید آید. این نوع نگاه، هنر و آموزش را در آموزش‌های مدرسه‌ای مهم نمی‌داند؛ به همین دلیل این اعتقاد به وجود می‌آید که هنر به حاشیه خواهد رفت. (Farenga, ۲۰۰۵: ۱۵۲-۵)

بیش‌ترین توجه در روش‌های آموزش صحیح نوین در ایجاد مقررات و نظم آموزش هستند که در دهه‌های اخیر به عنوان رویکرد D.B.A.E^{۱۹} معرفی شده است. از دیدگاه جنس هر مقررات، آموزش هنر باید دربردارنده

۱. خوشایندگرایی^{۱۴}

لذت بردن شهودی یا آموخته‌نشده از هر اثر هنری است که واکنشی مبتنی بر تداعی آزاد است و دیدن یک اثر هنری هر چیزی را ممکن است در ذهن فرد تداعی کند. از نظر روان‌شناختی، افراد در این مرحله آگاهی ناچیزی از دیدگاه‌های دیگران دارند، چنان‌که موضوع و سبک اهمیت ندارد.

۲. زیبایی و واقعی‌گرایی^{۱۵}

این مرحله بر اساس بازنمایی سازمان‌یافته‌ای شکل می‌گیرد؛ یعنی بروز یک چیز واقعی که بازنمایی شده است با فاصله گرفتن از اثر تداعی و ذهنی بروز می‌یابد و توانایی دارد که بین ابعاد مربوط و نامربوط ارتباط برقرار کند (مربوط: تصویر شده‌ها، نامربوط: تصویر کشیده نشده‌ها).

۳. درک و دریافت اندیشه و احساس^{۱۶}

قابلیت‌های این مرحله، حول محور درک معنا و احساس سازمان‌یافته به وجود می‌آید. اندیشه یا احساس دریافت و درک شده ممکن است به هنرمند مربوطه باشد یا احساسی است که در دیگران پدید می‌آورد. در این صورت ارج نهادن به خلاقیت پدید می‌آید؛ هر چند ممکن

4. Nul Curriculum
5. Neural
6. Expreatial
7. Reflective
8. Human Tallance
9. Human Intelligence
10. Art production
11. Art
12. emotions
13. Sences
14. Haveritism
15. Beauty and Realism
16. Expressiveness
17. Style and form
18. Autenomy
19. Disipline Based Art Education

منابع

1. Collingwood, R.G, 1958, The principls of Art, Oxford
2. Dewey, john, 1988, Art as Experience, New York
3. Eisner, Elliot.W, 2000, Benjamin Bloom, prospects, unesco
4. Farenga, Stephan j, 2005, Encyclopedia of Education an Human Development, New York
5. Gargner, Howard, 1982, Art, Mind and Brain, New York
6. Gargner, Howard, 1985, Frames of Mind, New York

ویژگی باشد که در دستور کار برنامه‌ریزی درسی آموزش قرار می‌گیرد:

۱. **سنجش پذیر بودن** (سنجش پذیری): چالش‌های اصلی آموزش هنر است و سنجش و ارزیابی باید شود.
۲. **مغز بنیاد بودن** (زمینه فکری): در اصل مشخص کردن ویژگی‌های مغز با قابلیت‌های فردی است که در این جا منظور آن است که مغز، هدف بنیادی در هنر است.
۳. **ضرورت فرهنگی**: به‌طور کلی زمینه رشد فرهنگی بشری یا بومی را فراهم می‌کند و نوعی سواد فرهنگی است که برای تقویت فرهنگ و تبادل آن کمک می‌کند.

۴. **کشش ریسک**: در حوزه‌های دیگر است و در اصل مانع ایجاد نکردن در برابر دیگر روش‌ها و آموزش‌ها.
۵. **شمول پذیری**: برای ردّ نخبه‌گرایی است و امکان فراگیری گسترده‌ای را در همه افراد ایجاد می‌کند که فراتر از جغرافیا، سطح مالی و فرهنگی است.
۶. **مؤثر و مفید برای بقا**: اکنون این‌گونه به نظر می‌رسد که زبان، علم و تکنولوژی، خاص و بقا و ادامه حیات بشری است؛ اما ضرورت اصلی در دوام و بقای هنر بوده و این بقا به هنر جوامع وابسته است.

۷. **گسترده‌گی میدان آموزش در حوزه محتوایی و موضوعی**: مطالب محتوایی و موضوعی و تعیین سطح گسترده‌گی میدان آموزش را دربرمی‌گیرد.

در هر صورت برنامه‌ریزی‌های متفاوتی بر مبنای روش‌های آموزشی مبتنی بر مقررات با شیوه‌های تلفیقی موضوع توجه است که می‌توان آن‌ها را با بررسی سطح آن‌ها و مزایا و معایبشان بررسی کرد.

از دیدگاهی دیگر، همان‌گونه که خرد و عقل‌گرایی ویژگی متمایزکننده انسان با سایر موجودات است، زیبایی و هنر نیز در ذات انسان وجود دارد. آن‌چه برای جوامع انسانی اهمیت دارد و مقصود نیز جاودانه نگه داشتن آن است، در قالب‌های مختلف هنری پدید می‌آید و باعث تضمین ماندگاری آن می‌شود.

پی‌نوشت

1. International Standard Classification Education
2. Explicit Curriculum
3. Implicit Curriculum

